



مقدمه:

﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ
مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ﴾^۱

کعبه نخستین خانه‌ای است که برای عبادت مردم بنا شد و اولین مرکزی است که مسلمانان را به خود فرا خواند.

واژه «لِّلنَّاسِ» دلالت بر همگانی بودن این خانه دارد و بدین معنا است که مخصوص گروه و قوم خاصی نیست.

و تعبیر از پایگاه کعبه به «بکّه» که به معنای «ازدحام و تراکم جمعیت» است، نشان می‌دهد کعبه، محوری است که مردمان، از هر سوی عالم، در گستره زمان، به آنجا می‌آیند و بر اثر انبوهی و ازدحام جمعیت، به «بکّه» شهرت یافت.

انحرافات مناسک حج در عصر جهانیّت

محمد علی عادلّی مقدم



هنگامی که کعبه قبله رسمی مسلمانان شد، یهودیان بر آشفتند که: چگونه عنوان قبله از بیت المقدس به کعبه انتقال یافت؟! وحی آمد که: پیشینه کعبه بیش از دیگر بناهای عبادی است و کعبه نخستین خانه برای عبادت بندگان خدا است^۲ و اینجا بود که باور و اعتقاد به حج و عمل به مناسک آن، در تمام ادوار تاریخ پیچید تا آنجا که تاریخ سال‌ها را با معیار حج تعیین می‌کردند، همان‌طور که در آیات شریف قرآن، در ماجرای حضرت موسی و شعیب علیهم‌السلام از «هشت سال» به «هشت حج» تعبیر شده است: ﴿عَلِي أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حَجَّجٍ﴾^۳

از نگاه قرآن کریم این نکته قطعی است که ابراهیم به مکه آمد و کعبه را تجدید بنا کرد و این یادگار و مرام او است و از آنجا که فرزندش اسماعیل از قبیله جُرهم (که نخستین ساکنان مکه، پس از هاجر و اسماعیل بوده‌اند) همسر برگزید و فرزندان اسماعیل خدمات فراوانی به اعراب کردند، عرب‌ها برای مکه احترامی ویژه قائل شدند و پیرو دین ابراهیم علیهم‌السلام گردیدند.

حتی ملت‌های دیگر؛ مانند هندی‌ها و صابئی‌ها از ایرانیان و نیز کلدانیان و یهود و نصاری احترام کعبه را داشتند،^۴ تا آنجا که ایرانیان معتقد بودند روح هر رمز در کعبه حلول کرده است!

حج، یعنی قصد و آهنگ اماکن مقدس و این عمل از دیر زمان در میان اقوام سامی رایج و جزو شعائر بوده است و کلمه «حجاز» لغتی سامی است^۵ و در میان عرب نیز مرسوم بوده است.

طبق نوشته کلبی: قبیله «زد» برای حج به مکه می‌رفتند و قریش به قصد زیارت بت عزّی حج می‌گزارند و حج قبیله مذحج عبادت بت یغوث بوده و قبایل قضاعه و جذام و اعراب ساکن شام به محل قیصر حج می‌کردند.^۶

از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که فرمود: «دین پیشین عرب، به دلیل وجود بعضی از سنتهای ابراهیم؛ همچون ختنه، کفن و دفن میّت، ازدواج نکردن با محارم، حج بیت‌الله الحرام و چیزهای دیگر، برتر از دین مجوس بوده است.»^۷

«ابراهیم» و «کعبه» و مسائلی که در ارتباط با شریعت ابراهیمی است، در یادگارهای شعری و غیر شعری عرب مشهود بوده است.

بنابر این، آنچه از نظر اعتقادی در این شبه جزیره، پیشینه تاریخی دارد، اعتقاد به توحید و عمل به مناسک حج ابراهیمی است، اما این اعتقاد به مرور زمان به انحراف کشیده شد.

ریشه بسیاری از سنت‌ها در ظاهر باقی بود، لیکن شکل آن دستخوش تحریف و چندگونه شده بود. در هر صورت اعتقاد به آن‌ها همچنان وجود داشت و اعراب به آن پایبند بودند و مناسک حج به صورت تحریف شده مرتب انجام می‌شد.

در این نوشتار، پس از بررسی علل تاریخی انحراف از دین و مناسک حج ابراهیمی در عصر جاهلیت، به انحرافات موجود در مناسک حج قبل از اسلام و اصلاح آن توسط پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به صورت اختصار پرداخته می‌شود:

۱. نا آگاهی و جهل به احکام

جهل و نا آگاهی و نبود دانش به فلسفه وجودی احکام و مناسک حج، سبب رخنه عقاید شرک آلود در آنان شد:

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ﴾^۸

«آن‌ها غیر خدا، چیزهایی را می‌پرستند که پروردگار هیچ دلیلی برای آن‌ها نازل نکرده است و چیزهایی که علم و آگاهی به آن ندارند.»

﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾^۹

«آنان برای خداوند شریک‌هایی از جن قرار دادند، در حالی که آنان خود آفریده خدا هستند و برای خدا پسران و دخترانی به دروغ و از روی جهل ساختند.»

واژه «جاهلیت» از ریشه جهل است، ولی از کتب لغت بر می‌آید که مراد از آن، تنها نادانی نیست، حماقت و سفاهت و بی‌خردی را نیز در بر می‌گیرد.^{۱۰} همیشه جهل در مقابل «علم» نیست، بلکه نقطه مقابل «عقل» و «منطق» است.^{۱۱} قرآن کریم نیز جاهل را پیوسته به معنای نادان نمی‌داند و از برخی آیات استفاده می‌شود که هر انسان متکبر و خود رأی جاهل است.^{۱۲}

در قرآن چهار بار واژه «جاهلیت» به کار رفته که عبارت‌اند از:

الف) پیروی از حکم و حکومت ناحق و رفتار خلاف قانون الهی و مبتنی بر هوا و هوس و روی گردانی از دستورهای الهی، که مورد نهی قرار گرفته است؛ ﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾^{۱۳}

ب) بی‌توجهی به وعده و وعیدهای الهی و بداندیشی درباره افعال خداوند، که درباره گروهی از یاران پیامبر است. آنان که با اکراه و نفاق در جنگ اُحد شرکت کرده بودند؛ ﴿يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ...﴾^{۱۴}





ج) بی پروایی زنان در جامعه و نمایاندن زیور و آرایش‌های زنانه، که در هشدار به زنان پیامبر ﷺ و جلوه‌گری آنان است؛ ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَ...﴾^{۱۵} و کلمه «تبرج» به معنای ظاهر شدن در برابر مردم است، همان‌طور که برج قلعه برای همه هویدا است.^{۱۶}

این واژه اگر درباره زنان استفاده شود، به معنای خویشتن آرایی و ظاهر کردن زیبایی‌ها و محاسنی است که باید پپوشانند.

د) تأکید بر خواسته‌های نابجا، تعصب درباره آگاهی‌های ناچیز و جانبداری بی‌دلیل از اعتقادات و اندیشه‌ها؛ ﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ...﴾^{۱۷} به یقین، جهالت ریشه تمام انحرافات در تاریخ بوده است. از مصادیق جهالت، تقلید کورکورانه است که نقش مهمی در انحراف مناسک حج و دین ابراهیم ﷺ داشته است.

۲. مسافرانی که از مکه بر می‌گشتند

بنابر نقل کلبی، یکی دیگر از عوامل مهم که موجب انحراف از دین و مناسک حج ابراهیمی شد، این بود که هر مسافری وقتی از شهر مکه خارج می‌شد، سنگی از سنگ‌های حرم را همراه خود می‌برد و هر جا که توقف می‌کرد، آن را بر زمین می‌نهاد و مانند طواف کعبه، برگرد آن طواف می‌کرد؛ این عمل به دلیل اعتقاد آنان به کعبه و حرم بود. آنان کعبه را محترم می‌شمردند و آیین حج و عمره را به جا می‌آوردند. پس از آن، رفته رفته این عمل آنان، تبدیل به پرستش شد و آن‌ها آیین سابق خود را فراموش کردند و دین ابراهیم و اسماعیل ﷺ را دگرگون ساخته، بت پرست شدند.^{۱۸}

۳. علمای سلف

تنزیهی که علمای سلف برای خدا قائل شدند، سبب انحراف ایشان از دین توحیدی گردید. آن‌ها خدا را از هر چیزی منزّه می‌شمردند و به مردم نیز می‌آموختند. وقتی دیدند مردم قائل به تعطیل شدند، برای آن‌ها بت‌هایی ساخته، به پرده پوشاندند و با سجود خود، در مقابل آن‌ها تعظیم کردند تا به واسطه آن‌ها از خدایی که بر آن‌ها غایب است یاد کنند.^{۱۹}



۴. احترام به بزرگانی که از دنیا می رفتند

عامل دیگری که سبب انحراف از دین و پیدایش بت پرستی شد، احترامی بود که برای بزرگان از اموات قائل می شدند. وقتی یکی از آنان می مرد، اقوامش به یاد وی مجسمه‌ای می ساختند و یادش را گرمی می داشتند و نسل آنها، پس از سال‌ها گمان می کردند که این‌ها خدایان آنها هستند.^{۲۰}

۵. امتیازخواهی‌های طایفه‌ای

اختلافات و امتیازخواهی قبیله‌ای در میان اعراب، سهم بزرگی در ترویج پیدایش مناسک حج و انحرافات اعتقادی داشته است. استمرار جنگ و درگیری میان قبایل، سبب پیدایش فرهنگی شد که مهم‌ترین نمودش جدا کردن قبایل از یکدیگر بود. بر پایه این فرهنگ، قبایل سعی داشتند هر شرافت و افتخاری را از آن خود بدانند و قبیله مقابل را از بین ببرند. کم کم این اختلافات تا آنجا گسترش یافت که توحید را در معرض دگرگونی قرار داد و زمینه را به گونه‌ای ساخت که هر قبیله‌ای خدایی و احکام و مناسک خاصی داشته باشند؛ توضیح این مطلب در بحث «انحرافات مناسک» خواهد آمد.

۶. برخی از اشخاص

افرادی در رواج بت پرستی و انحراف از دین توحیدی ابراهیم علیه السلام نقش مهم داشتند؛ مانند عمرو بن لحي. وی که اشاعه شرک و بت پرستی را با شعار توحیدی حج در تضاد می دید و آن را مانعی در پذیرش و استقبال مردم از بت پرستی می دانست، در صدد تغییر شعار حج برآمد و جمله‌ای به پایان آن افزود:

«لَيْتِكَ اللَّهُمَّ لَيْتِكَ، لَيْتِكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَيْتِكَ، إِلَّا شَرِيكًا هُوَ لَكَ، تَمَلِّكُهُ
وَمَا مَلَّكَ».

«خدایا! دعوت تو را اجابت نمودم... ای کسی که شریک نداری جز شریکی

که او متعلق به تو است و تو مالک او هستی و او مالک چیزی نیست!»^{۲۱}

عمرو بن لحي، رئیس قبیله «خزاعه» بود. او که در مکه قدرت و نفوذ بسیار داشت و

متولی کعبه بود، سفری به شام کرد و در آن جا گروهی از «عمالقه» را دید که بت می پرستند.



وقتی از علت پرستش بت‌ها پرسید، آن‌ها گفتند: این‌ها برای ما باران نازل می‌کنند و به ما یاری می‌رسانند. عمرو از آن‌ها بتی را تقاضا کرد و آن‌ها بت «هبل» را به وی دادند. او هبل را به مکه آورد و در کعبه نصب کرد و مردم را به پرستش آن فرا خواند.^{۲۲}

نمونه‌هایی از تحریفات در مناسک حج قبل از اسلام:

۱. میقات در عصر جاهلیت

در دوران جاهلیت، میقاتی وجود نداشت، وقتی حاجیان به مکه نزدیک می‌رسیدند، سرها را تراشیده، جامه‌ها از تن بیرون می‌کردند و بدن‌های خود را می‌شستند و پارچه‌هایی بلند به صورت عبا به خود می‌پیچیدند، آن‌گاه به طواف می‌پرداختند.^{۲۳}

مردم یشرب در کنار بت «منات» که در راه مکه یشرب و در کنار دریا بود، محرم می‌شدند.^{۲۴}

در کافی روایات زیادی نقل شده که مواقیت معین را پیامبر خدا ﷺ تعیین و احرام از آن جا را واجب کردند:

«عَنِ الْحَلَبِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: الْإِحْرَامُ مِنْ مَوَاقِيتِ خَمْسَةٍ وَقَتَّهَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَا يَتَّبِعِي لِحَاجٍّ وَلَا لِمُعْتَمِرٍ أَنْ يُحْرِمَ قَبْلَهَا وَلَا بَعْدَهَا... وَلَا يَتَّبِعِي لِأَحَدٍ أَنْ يَرْعَبَ عَنْ مَوَاقِيتِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله»^{۲۵}

میقات، محل قرار و وعدگاه عبد است که خود را برای حضور در دربار معبود آماده کند. برای کسی که قصد ورود به حرم را دارد، عبور از میقات، بدون احرام جایز نیست؛ همان‌طور که قبل میقات نیز احرام جایز نیست مگر با نذر.

پیامبر خدا ﷺ برای مناطق مختلف، میقات‌هایی را وضع و تعیین کرد، با این که مردم بعضی از مناطق هنوز مسلمان نشده بودند و یا بنا به فرمایش امام صادق عليه السلام هنوز شهرهای رسمی و معروف عراق به وجود نیامده بود؛ «فَإِنَّهُ وَقَّتْ لِأَهْلِ الْعِرَاقِ وَ لَمْ يَكُنْ يَوْمَئِذٍ عِرَاقٌ»^{۲۶}.

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَقَّتْ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ ذَا الْحَلِيفَةِ، وَ وَقَّتْ لِأَهْلِ الْمَغْرِبِ الْجُحَفَةَ، وَ هِيَ عِنْدَنَا مَكْتُوبَةٌ مَهْبِيعَةٌ، وَ وَقَّتْ لِأَهْلِ الْيَمَنِ يَلْمَلَمَ، وَ وَقَّتْ لِأَهْلِ الطَّائِفِ قَرْنَ الْمُنَازِلِ وَ وَقَّتْ لِأَهْلِ نَجْدِ الْعَقِيقِ وَ مَا أَحَدَتْ»^{۲۷}.

میقات احرام برای کسانی قرار داده شد که قصد ورود به حرم را دارند تا کرامت حرم که به وسیله مسجد الحرام حاصل شده و آن کرامت نیز به وسیله کعبه پدید آمده، حفظ شود؛ زیرا احرام در میقات برای ورود به حرم، مانند نماز تحیت مسجد است که برای حفظ کرامت مسجد قرار داده شده، با این تفاوت که تحیت مسجد مستحب است، ولی احرام واجب.^{۲۸}

۲. لباس احرام در عصر جاهلیت

در دوران جاهلیت، طواف با لباسی خاص انجام می‌شد و آن، از سوی اهالی مکه تأمین می‌گردید. آلوسی احرام را از عادات عرب می‌شمارد.^{۲۹} در دوره جاهلیت مردم می‌پنداشتند طواف خانه خدا باید در لباسی باشد که پاک است و از قریش گرفته می‌شود! بنابر این، اگر قریش به کسی لباس احرام نمی‌داد، او ناگزیر باید برهنه طواف می‌کرد.^{۳۰}

میقات احرام برای کسانی قرار داده شد که قصد ورود به حرم را دارند تا کرامت حرم که به وسیله مسجد الحرام حاصل شده و آن کرامت نیز به وسیله کعبه پدید آمده، حفظ شود؛ زیرا احرام در میقات برای ورود به حرم، مانند نماز تحیت مسجد است که برای حفظ کرامت مسجد قرار داده شده، با این تفاوت که تحیت مسجد مستحب است، ولی احرام واجب.

عقیده‌ای بر آن بود که لباس احرام باید لباس «حُمس» باشد. بت پرستان قریش پس از آن که زعامت کعبه و ریاست مکه را از چنگ خزاعه و یمنی‌ها درآوردند، خود همه کاره شده، کم کم با ایجاد بدعت‌ها و جعل احکام، برای خود امتیازاتی قائل شدند؛ از جمله گفتند: ما از نسل اسماعیل و اهل حرم و نگهبانان و متولیان کعبه و ساکنان مکه هستیم. هیچ یک از قبایل عرب مقام و منزلت ما را ندارند. پس باید اعمال و مناسک حج ما با دیگران تفاوت داشته باشد؛ از جمله تفاوت‌ها این بود که باید لباس «احرام» مخصوص باشد که بعدها به لباس حُمس شهرت یافت. (حُمس، به ضمّ حا و سکون میم، جمع احمس است؛ به معنای شدت، تفاخر و شجاعت). اگر کسی آن لباس خاص را نداشت و با لباس‌های دیگری طواف می‌کرد، باید به طور حتم پس





از پایان طواف آن لباس‌ها را دور می‌انداخت، نه خود از آن استفاده می‌کرد و نه دیگران. که به ثياب لقی معروف شد. اگر کسی لباس حمس نداشت یا نمی‌توانست تهیه کند و یا نمی‌خواست از لباس خود صرف نظر کند، باید برهنه طواف می‌کرد.

قبایل مختلف عرب، برای اینکه آن‌ها نیز از طبقه ممتاز باشند و با بقیه مردم فرق کنند، به عناوین مختلف سعی می‌کردند خود را «اهل حرم» جا بزنند، یا فامیل و هم‌پیوند قریش محسوب کنند. بالأخره با گذشت چند سال، اکثر قبایل بت پرست که برخی از مناسک حج را آمیخته با بت پرستی انجام می‌دادند، «حمس» به شمار می‌آمدند. به دنبال همین ماجرا است که اکثر افراد مرد و زن چون لباس مخصوص حمس نداشتند و از سویی نمی‌خواستند لباس‌های خود را به دور بیندازند و نیز طبع پرهوس زنان و مردان جوان که مایل بودند پیکر عریان خود را به منظور تحریک شهوت جنسی مخالف نشان دهند، برهنه و لخت مادرزاد طواف می‌کردند.^{۳۱}

استاد رشید جمیل می‌نویسد:

عرب در عصر جاهلیت سه گروه بودند:

الف) گروهی را «حلّ» می‌گفتند و آنان کعبه را عریان طواف می‌کردند.

ب) طایفه‌ای دیگر با لباس شخصی طواف می‌کردند که آنان را «حُمس» می‌نامیدند.

ج) طایفه سوم کسانی بودند که در طواف رسمی میانه داشتند؛ به این معنا که احرام را چون حل به جا می‌آوردند و عریان طواف نمی‌کردند و از حُمس لباس به عاریه نمی‌گرفتند و از در خانه‌ها داخل می‌شدند و بدعت زنده به گور کردن دختران را نیز نداشتند و در وقوف عرفه چون حلّ شرکت می‌کردند و خلاصه مانند حل حج می‌گزاردند.

لباس احرامی که در عصر جاهلیت رسمیت داشت، برخلاف فلسفه تشریح احرام آیین ابراهیم علیه السلام بود.

لباس احرام، یک رنگ شدن از رنگ‌ها و نشانه‌ها و یکی شدن از تعددها و محرم حریم معبود یکتا است.

احرام، افکندن لباس ظاهر که منشأ اشتباه و التباس است و پوشیدن جامه بی‌نشان، یک رنگ که نمایشگر جامه روح مطهر که حاوی ایمان و اعتقاد و اخلاق پاک و برائت از هر نوع دوگانگی است، می‌باشد.

۳. تلبیه در عصر جاهلیت

هر یک از قبایل عرب، ذکر تلبیه خاص داشت؛ مثلاً قبیله نزار می گفتند:

«لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، إِلَّا شَرِيكَ هُوَ لَكَ، تَمْلِكُهُ وَمَا مَلَكَ».

و خدا را در ضمن تلبیه، یگانه می شمردند، ولی شریک می کردند با او خدایان خویش را. طایفه «عک»، چون به عنوان حج بیرون می رفتند، دو غلام سیاه از غلامانشان را جلو می انداختند و آن دو پیشاپیش سواران ایشان بودند و در تلبیه می گفتند: «عَكَ إِلَيْكَ عَانِيَةَ، عِبَادُكَ الْيَمَانِيَةَ، كَيْمَا نَحْجُ الثَّانِيَةَ»؛ «قبیله عک، با رنج به سوی تو روی آورده اند، آنان بندگان یمنی تو هستند تا دوباره حج بگذاریم.» به همین ترتیب هر قبیله ای برای خود تلبیه ای داشتند.

بنا بر نقل یعقوبی، پیدایش اقسام تلبیه در طول تاریخ، از اینجا ناشی شده است. بر کوه صفا بتی به نام «مجاور الريح» و بر کوه مروه بتی به نام «مطعم الطير» نصب کردند و چون اعراب برای زیارت خانه می آمدند و این بت ها را می دیدند، از قریش و خزاعه جویا می شدند و آن ها در جواب می گفتند: این ها را پرستش می کنیم تا ما را به خدا نزدیک کنند. پس اعراب که آن ها را دیدند، بت هایی گرفتند و هر قبیله برای خود بتی قرار داد و این بت ها را عبادت می کردند تا به گمان خود به خدا نزدیک شوند.

بت طایفه کلب بن وبرة و چند طایفه از قضاعه، «ودّ» بود که آن را در دومة الجندل نصب کرده بودند.

برای قبیله های حمیر و همدان «نسر» در صنعا نصب شده بود. برای کنانه «سواع» و برای غطفان «غزّی» و برای هند و بجیله و خثم «ذوالخصله» و برای طی «فلس» که در حبس نصب شده بود، و برای ربیع و آیاد «ذوالکعبات» در سنداد عراق، و برای ثقیف «لات» که در طائف نصب شده بود، و برای اوس و خزرج «منات» که در فدک در کنار دریا نصب شده بود و برای دوس بتی بود که آن را «ذوالکفین» می گفتند و بنی بکر بن کنانه را بتی به نام «سعد» بود و قومی از عذره بتی به نام «شمس» داشتند و آزدن را بتی بود به نام «رثام».

پس عرب هر گاه می خواستند به زیارت کعبه بروند، افراد هر قبیله نزد بت خود می ایستادند و نزد آن نیایش می کردند، سپس تا ورودی مکه تلبیه می گفتند و تلبیه های ایشان مختلف





بود. ۳۲ اعراب قبل از اسلام، هنگام طواف «لَبَّيْكَ يَا لَات»، «لَبَّيْكَ يَا مَنَات» و... می گفتند. در اسلام، آن عبارت به این شکل تغییر یافت: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ...».

تلبیه در اسلام، زاری و عجز و لابه به درگاه خدای واحد و بانگی خیره کننده بر ضد هر نوع شرک جلی و خفی است. بنابراین، برای غیر خدای سبحان ظهوری نمی ماند تا کسی بدو پناه برد و قدرتی برای غیر خدای سبحان نیست تا کسی به آن چنگ زند، بلکه در آن جا ولایت مطلقه از آن خداوند است.

حج با لبیک و ویژه خود، چه کوتاه و آهسته و چه بلند و آشکار، طرد کننده هر جاهلیتی است که بوده و هست و درهم شکننده هر بت جاهلی است که تراشیده می شود و کوبنده هر گونه باطل قدیم و جدید است. بنابراین، حج شفابخش دلها از بیماری های شرک آلود؛ همچون ریا و هوا و بخل و خودپسندی است.^{۳۳}

در تلبیه اسلام، روح توحید و یکتاپرستی حاکم است که مسلمانان پس از احرام آن را اعلام می کنند و هر نوع شرک و دوگانگی را طرد می سازند و در واقع نوعی براهت و تبرّی جستن از هر چه غیر خدا است:

«لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنُّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ».

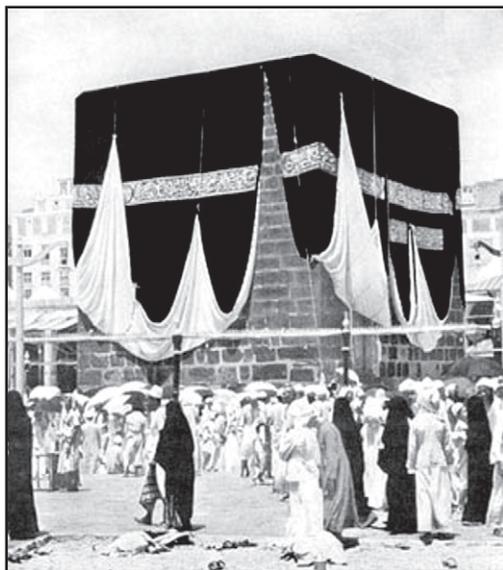
۴. طواف در عصر جاهلیت:

در دوران جاهلیت، مردم پیرامون کعبه طواف می کردند اما عبادت آن ها سوت کشیدن و کف زدن بود. قرآن می فرماید:

﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَلَّةً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ﴾.^{۳۴}

«و اگر به نماز خود اظهار نظر کنند، نمازشان جز سوت کشیدن و کف زدن گرد بیت (خانه) نباشد، پس (به کیفر این کردار ناپسند) بچشید عذاب و شکنجه را به آنچه انکار می کردید.»

اگر در کنار کعبه به زمزمه و نماز بایستند، سوت می کشند. اگر تکبیر بگویند، کف



می‌زنند؛ زیرا تکبیر و زمزمه شرک آلود بیان انسانی نیست بلکه صغیر و سوت است. نیایش در حین طواف، مکاء و تصدیه بود؛ مکاء به معنای صیفر کشیدن و سوت زدن است. مکاء نام مرغی است که آوازش صغیری طولانی است. تصدیه نیز کف زدن و غوغا کردن است.

عرب جاهلی وقتی به صد قدمی کعبه می‌رسید، به مکاء و تصدیه آغاز کرده و همچنان ادامه می‌داد تا در گرد خانه کعبه طواف آن‌ها پایان پذیرد.^{۳۵}

قریش در ضمن طواف کعبه سرودی داشتند که هشام کلبی آن را نقل کرده است:

«وكانت قریش تطوف بالكعبة وتقول: واللآت والعزى ومناة الثالثة الأخرى!
فإنهنَّ الغرانيق العلى وإنَّ شفاعتهنَّ لترجى! كانوا يقولون: بنات الله _ عزَّ
وجلَّ _ عن ذلك! وهنَّ يشفعنَّ إليه»^{۳۶}.

«قریش در ضمن طواف کعبه می‌گفت: سوگند به لات و عزى و به منات سوّمین آنان که آن‌ها کلنگ‌های عالم بالا هستند و شفاعت آن‌ها مایه امید است.»



کسانی که با اسرار حج آشنا نیستند، پیرامون کعبه‌ای طواف می‌کنند که مشرکان هم در جاهلیت آن گاه که بتکده بود، زیاد طواف کرده‌اند و پس از آن نیز افراد تبه‌کار برگرد آن بسیار گشته‌اند. هم اکنون نیز زائری که توجهی به سرّ طواف ندارد، ممکن است حتی در آن حال مرتکب معصیت شود.

۵. صفا و مروه در عصر جاهلیت

قبل از ظهور اسلام سعی میان صفا و مروه جزو مناسک حج بوده است. تنها مردم یثرب که در کنار بت منات محرم می‌شدند، فاصله بین صفا و مروه را (که می‌بایست هفت بار سعی کنند) طی نمی‌کردند.^{۳۷} ولی قبیله جُرهم دو مجسمه سنگی به نام «اساف» بالای کوه صفا و «نائله» بالای کوه مروه نهاده بودند و اعراب جاهلیت معتقد بودند که این دو مجسمه مرد و زن بدکاره‌ای بوده‌اند و روزی درون کعبه مرتکب عمل فجور شدند. خداوند آن دو را به صورت سنگ مسخ کرده و این دو مسجّمه را برای عبرت مردم و انتقام الهی بر فراز کوه‌های صفا و مروه قرار دادند.

بعدها این دو مجسمه سنگی در ردیف معبودان قرار گرفت و اعراب زمان جاهلیت هنگام سعی به هر یک از این دو کوه که می‌رسیدند به عنوان تیمّن و تبرک مسح می‌کردند و قربانی‌هایی را پیش آن دو بت ذبح می‌کردند.

پرهیز از سعی بین صفا و مروه، به گونه‌ای بود که پیامبر ﷺ در عمره القضاء شرط کرد که این دو بت را از بالای دو کوه صفا و مروه بردارند. از این رو بت‌پرستان هنگام مناسک و مراسم حج و عمره مسلمانان، آن دو را بر می‌داشتند.

این وضع تا زمان فتح مکه در سال هشتم هجری ادامه داشت و به فرمان پیامبر ﷺ این دو بت را شکستند و در عین حال مسلمانان از سعی میان صفا و مروه اکراه داشتند.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: یکی از مسلمانان صدر اسلام، با این استدلال که چون بالای این دو کوه قبلاً بت بوده و پس از آن هم بت نصب می‌کنند، من سعی نمی‌کنم. در این مورد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: آیه شریفه: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾^{۳۸} برای رفع این اکراه نازل شد و سپس مسلمین به امر پروردگار این عمل عبادی را انجام دادند.

صفا و مروه همچون سایر اماکن و مناسک حج جزو علائم عبادی است: ﴿إِنَّ الصَّفَاَ وَ الْمُرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ...﴾.

سعی میان صفا و مروه در اسلام با نیت خالص برای خداوند و نفی هر گونه شرک و بت پرستی و هدفی خاص صورت می گیرد.

سعی زائر آن گاه که رو به جانب صفا دارد این است که خود را تصفیه کرده، از صفای الهی برخوردار شود و وقتی که به سوی مروه می رود، سعی می کند مروت و مردانگی به دست آورد، زیرا مروه رمز مروت و مردانگی و صفا نشانه تصفیه و تهذیب روح است.

هاجر رضی الله عنه برای رسیدن به آب، در سعی خود، هفت بار از صفا به مروه رفت و از مروه به صفا آمد و ذکر «هَلْ بِالْبَوَادِي مِنْ أَنَيْسٍ» بر لب داشت تا آبی برای نوزادش بیابد. بر اثر دعای حضرت ابراهیم رضی الله عنه هنگام اسکان و ترک همسر و فرزندش در سرزمین حجاز و نیز سوز و نیایش مادرانه هاجر، از زیر پای اسماعیل چشمه آب (زمزم) جوشید و همچنان پس از گذشت هزاران سال می جوشد، شاید سر این کار - همان گونه که بیان شد - آن است که انسان به صفا برسد و به مروت و مردانگی بار یابد. انسان جوانمرد دست به سوی کار ذلیلانه دراز نمی کند.^{۳۹}

۶. رفتن به عرفه در عصر جاهلیت

وقوف در عرفات و افاضه به مشعر الحرام، مخصوص غیر اهل حرم بود و قریش و طوایف مجاور حرم یا وابستگان به قریش از این وقوف و افاضه معاف بودند. هر قبیله ای در عرفه موقفی خاص داشت که اکنون جز نام چند موضع بر جای نمانده است. وحدت صفوف حاجیان در اسلام، بی هیچ امتیاز و موضعی خاص سبب شد تا اسامی آن مواضع از یاد برود.

حج در روزگار جاهلیت، از ساعات اولیه روز نهم ذی حجه، نزدیک غروب خورشید آغاز می شد. پیش از آن، کسانی که قصد تجارت داشتند، در ماه ذی قعدة در بازار عكاظ گرد می آمدند و به مدت بیست روز به خرید و فروش می پرداختند. پس از انقضای این ایام، روانه بازار مَجَنَه می شدند و تا پایان ماه در آن جا به داد و ستد می پرداختند. چون هلال ذی حجه پدیدار می شد، به ذی الم جاز می رفتند و هشت روز نیز در آن جا به داد و ستد مشغول می شدند.





روز نهم، منادی بانگ بر می آورد:

«تَرَوْوَا بِالْمَاءِ لَأَنَّهُ لَا مَاءَ بِعَرَفَةَ وَلَا بِمُزْدَلِفَةَ».

«از آب به اندازه برگیرید که در عرفه و مُزدلفه آبی نیست.»

این روز را به همین مناسبت «ترویبه» گفته‌اند. در روز ترویبه، موسم بازارهای حج جاهلی پایان می‌یافت.

حجاج در روز نهم ذی حجه وارد عرفه می‌شدند. و بنا بر نقل جاحظ، لباس خاص حج بر تن می‌کردند: «وكانت سيماء أهل الحرم إذا خرجوا من الحرم إلى الحلّ في غير الأشهر الحرم أن يتقلدوا القلائد ويعلقوا عليهم العلائق و إذا أوذم أحدهم الحجّ تزييا بزّي الحاج».^{۴۰} چهره اهل حرم، هنگامی که در غیر ماه‌های حرام، از احرام بیرون می‌آمدند، آنسان بود که بر خود گردن آویز می‌افکنند و کمربند می‌بستند، ولی هرگاه حج بر یکی از آنان واجب می‌شد، خود را به لباس حاج می‌آراست.

مشرکانی که در عرفه وقوف می‌کردند برخلاف سنت ابراهیمی، پیش از غروب خورشید، از عرفات به سوی مزدلفه (مشعر) کوچ می‌کردند.^{۴۱} اما پیامبر ﷺ برای بطلان این روش ضد ابراهیمی، پس از غروب خورشید از عرفات کوچ کرد.^{۴۲} قبیله قریش در دوران جاهلی و آغاز اسلام، در عرفات وقوف نمی‌کردند؛ زیرا معتقد بودند که اهل حرم هستند و باید بر خلاف سایر مردم در داخل حرم وقوف نمایند، ولی خداوند فرمان داد همه باید در عرفات وقوف داشته باشند.

پیامبر که خود از قریش بود در عرفات، وقوف و از آن جا به مزدلفه کوچ کرد.^{۴۳} اهمیت وقوف در عرفات تا آن جا است که گفته‌اند: «الحجّ عَرَفَةَ». یا «الحجّ عَرَفَات».^{۴۴}

۷. مشعر در عصر جاهلیت

امام صادق علیه السلام در پاسخ پرسشی که معاویه بن عمار از آن جناب کرد، فرمودند: در جاهلیت وقتی می‌خواستند از مشعر خارج شوند، صبر می‌کردند تا خورشید از کوه ثبیر نمایان شود، سپس می‌گفتند: ثبیر طلوع کرد.

اسب‌ها و شتران را سریع می‌تاختند، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله برخلاف آن‌ها با آرامی و سنگینی، در حالی که زبان‌شان به ذکر مشغول بود، از مشعر خارج می‌شدند.



پیش از اسلام، اعراب جاهلیت پس از فراغت از اعمال حج در منا گرد هم می‌آمدند و به ذکر مفاخر قومی و ویژگی‌های نژادی می‌پرداختند و از نیکان و تبار خود با نظم و نثر و با تکیه بر ارزش‌های جاهلی؛ مانند زیادی ثروت و فرزند و عشیره و... یاد می‌کردند و از قدرت و آمادگی قبیله خود در جنگ و دفاع و غارتگری می‌گفتند و بر آن می‌بالیدند.

در اسلام وقوف از طلوع فجر است تا طلوع آفتاب روز عید قربان در مشعر الحرام و این وقوف عبادتی است که در آن نیت با شرایطش واجب است پس باید نیت نماید وقوف بین طلوع فجر تا طلوع آفتاب را.

۸. منا در عصر جاهلیت

منا، در عصر جاهلیت مکان مقدسی بود و بتکده‌ای برای بت‌های مشرکان در آن احداث کرده بودند.

پیش از اسلام، اعراب جاهلیت پس از فراغت از اعمال حج در منا گرد هم می‌آمدند و به ذکر مفاخر قومی و ویژگی‌های نژادی می‌پرداختند و از نیکان و تبار خود با نظم و نثر و با تکیه بر ارزش‌های جاهلی؛ مانند زیادی ثروت و فرزند و عشیره و... یاد می‌کردند و از قدرت و آمادگی قبیله خود در جنگ و دفاع و غارتگری می‌گفتند و بر آن می‌بالیدند.

گفته‌اند واژه «منا» برگرفته از این سخن امام رضا علیه السلام است که فرمود: منا را از آن جهت منا خواندند که جبرئیل به ابراهیم علیه السلام گفت: «تَمَنَّ عَلَيَّ رَبُّكَ مَا شِئْتُ»^{۴۵} هر چه از خدا می‌خواهی آرزو کن. ابراهیم از خداوند خواست به جای ذبح فرزندش، قوچی را بفرستد تا به عنوان فدیة اسماعیل، آن را ذبح کند و خداوند آرزوی او را بر آورد.^{۴۶}

۹. قربانی در عصر جاهلیت

در عصر جاهلیت، قربانی نه تنها از پلیدی شرک مبرا نبود، بلکه همچون «لیک» و نماز مشرکان، با شرک آمیخته بودند.

اعراب جاهلیت و سران قبایل به مکه می‌آمدند و شتر و گاو و گوسفند برای بت‌ها قربانی



می کردند و هنگام ذبح قربانی، نام بت‌ها را می بردند. این نکته نیز قابل توجه است که بت پرستان عصر جاهلیت خون‌های حیوانات قربانی را بر سر و روی بت‌ها می ریختند و منظره‌های بسیار زشت و پلید و تنفرآمیز ایجاد می کردند. اما در اسلام خط بطلان بر این سنت کشیده شد و قربانی فقط در روز عید قربان، آن هم تنها برای خدا و به قصد قربت و به عنوان عبادت تشریح شد و آن در راه منفعت فقرا و انفاق به کار می رود؛ چنان که در قرآن به آن اشاره شده است:

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا﴾^{۴۷}

«برای هر امتی قربانی قرار دادیم تا یاد کنند نام خدا را از آنچه روزی داده شد به ایشان از شتر، گاو، گوسفند. پس خدای شما یکی است تسلیم و مطیع او باشید.»

جمله ﴿إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ﴾ در آیه اول مائده، ممکن است اشاره به جمله‌هایی باشد که در ذیل آیه، راجع به تحریم قربانی آمده که برای بت‌ها ذبح می کردند؛ زیرا می دانیم حلال بودن حیوان تنها در صورتی است که به هنگام ذبح آن‌ها نام خدا گفته شود، نه نام بت‌ها و نه هیچ نام دیگر.

آنچه از قربانی به خدا می رسد، تقوا و تبرّی از شرک و بت پرستی انسان است، نه گوشت و خون قربانی. هدف از قربانی از نظر اسلام تنها بهره‌برداری از گوشت آن نیست، بلکه امر مهم تر این است که از شعائر الهی و یکتاپرستی به وسیله قربانی محقق شود.

قربانی نمودار معنایی مقدس و بزرگ است که بنده در مقابل پروردگار مهربان عرض می کند: خداوندا! عزیزترین و گران‌بهاترین سرمایه خود را که حیات است، در راه بندگی تو تسلیم می کنم و این حیات موجود زنده را که در اختیار است، به نمایندگی از حیات خود قرار می دهم؛ همانند اسماعیل که از سوی تو قوچی به نمایندگی حیات او قربان شد و این قربانی را برای امضای بندگی کامل در درگاه تو می سپارم که من پیرو بنده تو ابراهیم می باشم. اعراب قبل از اسلام از خوردن گوشت قربانی اکراه داشتند ولی پیامبر اسلام ﷺ خوردن آن را مجاز شمرد.



۱۰. سر تراشیدن در عصر جاهلیت

دو قبیله «اوس» و «خزرج» پس از اعمال حج، به جای آن که در سرزمین منا سر بتراشند، در بازگشت به شهر خود (یثرب)، پای بت منات (که در راه مکه - یثرب، در کنار دریا قرار داشت) سر می تراشیدند.^{۴۸}

اما در اسلام، سر تراشیدن یا حلق (طبق وظیفه) باید در منا، پس از قربانی انجام گیرد؛ آن هم به قصد قربت.

بعضی از انحرافات در ارتباط با حج در عصر جاهلیت

۱. موروئی شدن بعضی از مناصب

الف: سرپرستی حجاج:

ابو سیاره، عمّلیه بن اعزل بن خالد عدوانی، از شخصیت‌های اواخر عصر جاهلیت بود و سال‌ها سرپرستی حجاج را بر عهده داشت. در آن دوران، سرپرستی حرکت حجاج از مزدلفه به منا از مناصب موسم حج بود که موروئی در خاندان عدوان، دست به دست می‌شد و آخرین ایشان که ۴۰ سال این منصب را بر عهده داشت، شعبه عمیله بن اعزل بود.^{۴۹}

ب: سقایت:

از جمله امتیازاتی که قریش برای خود به عنوان قبیله برتر قائل بود، آب رسانی به حاجیان از آب زمزم بود. آنان این منصب را برای خود یک افتخار می‌دانستند. دیگران، چون از قبیله قریش نبودند، از ثواب آب دادن بهره‌ای نداشتند.

اما پیامبر اسلام ﷺ در سال دهم هجرت، که آخرین حج خود را انجام داد، امتیازات جاهلی را از میان برد و سقایت را که مورد علاقه هر انسان نوع دوستی بود، به عنوان یک فرهنگ عمومی اعلام کرد.

هنگامی که بنی عباس سقایت را حق خانوادگی خویش می‌شمردند، قبله‌ای بر روی زمزم ساخته بودند که قرن‌ها برپا بود و پیوسته بازسازی می‌شد.^{۵۰}

در دوره سلطنت فهد، سقایت به عنوان یک مقام تشریفاتی قلمداد شد و لقب «سقایة الحاج» به خود وی اختصاص یافت.



ج: کلید داری، پرده داری و...

پرده داری و کلیدداری خانه کعبه و میهمانی دادن به حاجیان، به قبیله قریش اختصاص داشت و این کارها به عنوان یک امتیاز و برتری محسوب می شد و دیگران از آن‌ها محروم بودند و لیاقت این گونه منصب‌ها را نداشتند؛ چرا که از قبیله قریش نبودند! قریش از زمان قصی (جدّ چهارم پیامبر ﷺ)، کلیدداری کعبه را از دست قبیله خزاعه خارج کرد. مسؤولیت‌های مختلف مربوط به حج و زیارت و طواف؛ مانند تأمین آب برای حجاج (سقايت)، میهمان داری و پذیرایی از آن‌ها (رفادت)، دربانی و پرده داری کعبه (سدانت) و بالأخره نگهداری و خدمت‌گزاری کعبه (امارت) را در میان سران و تیره‌های قریش تقسیم کرد و بدین وسیله برای خود امتیاز و پشتوانه مذهبی تأمین کرد.^{۵۱} روشن است که هدف اصلی قریش از این منصب‌ها، برتری طلبی و امتیازخواهی بود و دیگران را از عمل محروم کرده بودند. آنان لباس احرام را به خود اختصاص داده بودند و در عرفه و قوف نمی کردند بلکه از مزدلفه به منا می رفتند.

اما پیامبر اسلام ﷺ در سال دهم هجرت این امتیازات را لغو کرد.

۲. نخوردن غذای غیر اهل حرم:

در جاهلیت حاجیان ناگزیر باید از غذای اهل حرم استفاده می کردند و این امتیاز و افتخاری برای قریش در عصر جاهلیت شمرده می شد.

لیکن اسلام این محدودیت را برداشت: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ»^{۵۲} «ای پیامبر! بگو: «زیورهای را که خدا برای بندگانش پدید آورده و [نیز] روزی‌های پاکیزه را چه کسی حرام گردانید؟»

۳. تحریم چادرهای غیر چرمی:

یکی دیگر از رفتارهای جاهلی این بود که زیر چادرهای غیر چرمی نمی رفتند و آن را جایز نمی شمردند، ولی در اسلام این تفکر منتفی گردید.

۴. تأخیر اوقات حج:

از دیگر رسوم جاهلیت که در اسلام نسخ گردید، موضوع «نسیء» یعنی تأخیر اوقات حج بود.

«نسیء» اسم مصدر است، به معنای به تأخیر افکندن؛ یعنی یکی از ماه‌های حرام را به تأخیر افکنند و به جنگ و غارتگری پردازند و احترام آن ماه را رعایت نمایند و ماه بعد را محترم شمارند و آن را ماه حرام قرار دهند. نظر به این که ساکنان سرزمین حجاز و مکه، از جمله شعاع قومیت و آیین جاهلیت آنان التزام به حرمت چهار ماه حرام بوده که عبارت از ماه رجب، ذی قعدة، ذی حجه و محرّم است که از جنگ و خونریزی خود داری می‌کردند و حرمت این چهار ماه در دین حنیف ابراهیم علیه السلام بوده و مشرکان آن را به صورت شعار جاهلیت در آورده و به احترام چهار ماه ملتزم بودند و چون خودداری از جنگ و غارت سه ماه متوالی و پی در پی برای آنان دشوار بود، در بعضی از سال‌ها بزرگان قبایل عرب بنا می‌گذاشتند که احترام ماه محرّم را رعایت نمایند و به جنگ و انتقام پردازند و در عوض ماه صفر را محترم شمارند و از جنگ خودداری کنند و آن ماه صفر را از ماه‌های حرام قرار دهند و سال دیگر، باز ماه محرّم را ماه حرام می‌دانستند به منظور این که چهار ماه حرام - که از آیین و سنت ابراهیم علیه السلام بوده و به صورت آیین جاهلیت بت پرستان در آمده - محفوظ بماند و شعار قومی آنان از میان نرود و نسبت به خصوص ماه محرّم می‌توانستند آن را تغییر داده، ماه غیر حرام بشمرند و آن را به طور کنایه، به نام صفر اول بخوانند؛ یعنی آن را محترم ندانسته در عوض ماه صفر دوم را محترم شمارند و آن را ماه حرام قرار دهند.^{۵۳}

حرام بودن چهار ماه در سال به این انگیزه بود که طوایف بتوانند با اطمینان و آرامش خاطر به سفرهای تجارتی، زیارتی و به اصطلاح حج خود پردازند.

چون موسم حج از دیر زمان، ذی حجه بوده و از سویی به جهت تغییر ماه حج (ذیحجه) از فصلی به فصل دیگر برای حاجیان - که ضمن سفر حج، تجارت نیز می‌کردند - ضررهایی داشت، به این فکر افتادند که به نوعی این ضرر و نقصان را جبران کنند، لذا تصمیم گرفتند هر سه سال یک بار، ماه صفر را (به جای محرّم) آغاز سال قرار دهند و در نتیجه موسم حج در همه سال، به وقت معینی برقرار می‌ماند و این عمل را «نسیء» می‌خواندند.

در مفردات راغب آمده است: عمل نسیء، که عرب انجام می‌دادند از ماده «نساء» به معنای تأخیر وقت آمده و آن عبارت بود از تأخیر بعضی ماه‌های حرام به ماه دیگر و بنا به محاسبه ابوریحان بیرونی، اعراب حجاز و مکه از دویست سال پیش از هجرت، در تقویم‌هایشان این کار را اعمال می‌کردند.^{۵۴}

به قول ابو معشر بلخی، عرب در هر بیست و چهار سال قمری، نُه ماه قمری کیسه





می گرفتند. خلاصه این که این عمل (نسیء) در اسلام ممنوع گردید و در قرآن آمده است:

﴿إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُوَاطُّوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ...﴾^{۵۵}

«جز این نیست که جابجا کردن [ماه‌های حرام]، فزونی در کفر است که کافران به وسیله آن گمراه می‌شوند، آن را یک سال حلال می‌شمارند و یک سال [دیگر]، آن را حرام می‌دانند، تا با شماره ماه‌هایی که خدا حرام کرده است موافق سازند...»

و در آیه قبل از این آمده است:

﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ...﴾^{۵۶}

«در حقیقت، شماره ماه‌ها نزد خدا، از روزی که آسمان‌ها و زمین را آفریده، در کتاب [علم] خدا، دوازده ماه است. از این [دوازده ماه]، چهار ماه، [ماه] حرام است. این است آیین استوار، پس در این [چهار ماه] بر خود ستم مکنید...»

گویند نزول این آیه هنگامی بود که ذی‌حجه در وقت واقعی خود قرار داشت.

۵. حرمت سرخ کردن:

استفاده از تفت دادن (سرخ کردن) با روغن جایز نبوده است.

۶. امتیازخواهی در نصب حجر الأسود:

اعراب عصر جاهلیت در هر فرصتی به دنبال امتیاز و برتری طلبی بودند، حتی در حوزه دین، آن‌گاه که کعبه به وسیله سیل تخریب شد و قریش آن را بازسازی کردند، هر کسی می‌خواست امتیاز نصب حجر الأسود را به خود اختصاص دهد تا این که این برتری طلبی و امتیازخواهی به اختلاف کشیده شد و منجر به این شد هر یک از سران قبایل تشتی پر از خون آوردند و دست خود را در آن فرو بردند و این کار مانند سوگندی بود که به موجب آن باید بجنگند تا پیروز

شوند.^{۵۷}

آن سیل چند سال پیش از بعثت در وادی مکه جاری شد و قسمتی از کعبه را ویران کرد، سران قریش که افتخار نگهداری کعبه را مخصوص خود می‌دانستند به تجدید بنای آن پرداختند، در این کار سران قوم از همه پیشی می‌گرفتند و دیگر مردم را اجازه دخالت نمی‌دادند، همین که خواستند حجر الأسود را در محل مخصوص آن نصب کنند برای بردن این امتیاز در میان شیوخ کشمکش شد؛ چنان‌که نزدیک بود جوان‌ها به میان آیند و دست به شمشیر برند و خون یکدیگر را در میان بیت‌الله الحرام بریزند...!^{۵۸}

نتیجه:

مناسک حج از سنن تمام انبیا، به‌ویژه حضرت ابراهیم علیه السلام بوده و همه ادیان توحیدی به آن توجه داشته و عمل می‌کرده‌اند. البته علل و انگیزه‌ها مختلف بوده و این علت‌ها موجب شده است که این خاستگاه پالایش و تعالی‌خواه انسان‌ها، در پشت ابرهای تیره و تاریک تحریف و شرک و کج فهمی و... مهجور بماند.

پیش از بعثت، کعبه، مرکز توحید، محل نگهداری بت‌ها و مورد سوء استفاده قبایل امتیاز خواه قرار گرفته بود و مناسک آن را طبق امیال و بر اساس منافع خود تغییر داده بودند تا آنجا که در بعضی از مناسک، جز اسمی از حج باقی نمانده بود. بعضی را تعطیل کرده بودند و بالاخره روح شرک و نظام‌های قبیله‌گری و سرمایه‌داری و جهل و تقلید کورکورانه و شهوت پرستی و تحریف، بر روح توحید غالب شده بود.

روشن است که روح تمام احکام عبادی، به‌ویژه مناسک حج، تقوا و پاکی از هر گونه شرک و آلودگی است. رسالت بزرگ پیامبر اسلام، زدودن غبار شرک و انحراف از کالبد ادیان ابراهیمی و مبارزه با فرهنگ‌های منحط بود و با آموزش احکام و مناسک حج در آخرین سال عمرش، حج ابراهیمی علیه السلام را از بند اسارت جاهلیت رها کنید و فرمود: «خُذُوا عَنِّي مَنَاسِكَكُمْ».^{۵۹} تمام تلاش نبی گرامی صلی الله علیه و آله احیای قوانین ناب الهی و فرهنگ‌سازی بر اساس عقل و فطرت و مبانی اعتقادی بوده است و در این راه، هیچ کوتاهی نکرد. چهره واقعی احکام الهی را بر طبق آیاتی که بر او نازل شده بود، بیان و اجرا کرد تا آنجا که خداوند فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»^{۶۰} «امروز دین شما را کامل نمودم و تمام نمودم بر شما نعمت خود را و پسندیدم برای شما اسلام را.»





متأسفانه پس از رحلت پیامبر ﷺ زمان هدایت و رهبری که آن حضرت تعیین کرده بود، از مسیر خود خارج شد و فرایند مناسک حج همانند سایر اعمال دین برای مسلمین و جهانیان در پرده ابهام و نقصان پوشیده ماند. انسان‌ها نتوانستند میوه شیرین حج و سایر احکام الهی را بچینند؛ چون اعمالی که آلوده به شرک خفی و جلی باشد، عملی پاک و صالح نبوده و عملکرد مورد نظر را نداشته و صعودی نخواهد داشت: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾^{۶۱} اجازه داده نشد تا پرهیزکاران امور کعبه را به دست گیرند؛ زیرا عمل پرهیزکاران نتیجه بخش بوده و

مورد قبول واقع می‌شود؛ ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^{۶۲}

بر حاکمان اسلامی است که گرد و غبار هرگونه شرک خفی و جلی را از دامن حج بزایند و حج ابراهیمی را به پا دارند؛ همانگونه که امام علی علیه السلام پس از به دست گرفتن زمام حکومت، در نامه‌ای به فرماندار مکه «قثم بن عباس» نوشت که حج را اقامه نماید: «أَقِمَّ لِلنَّاسِ الْحَجَّ»^{۶۳} از این کلام امام می‌توان استفاده کرد که از زمان رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله تا زمان خلافت علی علیه السلام حج اقامه نشده و حج جاهلی همچنان جاری بود. حج برگزار می‌شد، بی آنکه اقامه شود؛ «هَكَذَا كَانَ يَطُوفُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ».

پی‌نوشت‌ها:

۱. آل عمران : ۹۶
۲. آیت الله جوادی، صهای حج، ص ۴۵
۳. قصص : ۲۷
۴. المیزان، ج ۳، صص ۳۶۲ - ۳۶۱
۵. تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۵، ص ۲۱۴
۶. الاصلنام الکلبی، مجموعه مقالات ارشاد اسلامی.
۷. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۶۵
۸. حج : ۷۱
۹. انعام : ۱۰۰
۱۰. لسان العرب، ج ۲، ص ۴۰۲
۱۱. تاریخ صدر اسلام، ص ۴۰
۱۲. فرقان : ۶۳
۱۳. مانده : ۵۰
۱۴. آل عمران : ۱۵۴



۱۵. احزاب: ۳۳
۱۶. ترجمه میزان، ج ۱۶، ص ۴۶۲
۱۷. فتح: ۲۶
۱۸. اخبار مکه، ج ۱، ص ۷۲
۱۹. السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۳
۲۰. بهج الصباغہ، ج ۲، ص ۱۴۷
۲۱. تاریخ اسلام، از بعثت نبوی تا حکومت علوی، ص ۶۵
۲۲. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹
۲۳. گوستاولوبون، تمدن اسلام و عرب، ص ۵۲۷
۲۴. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۸۸
۲۵. کافی، ج ۴، ص ۳۱۹
۲۶. وسائل الشیعہ، ج ۸، ص ۲۲۲
۲۷. وسائل الشیعہ، ج ۱۱، ص ۳۰۷
۲۸. صہبای حج، ص ۱۳۵
۲۹. «بلوغ الارب فی معرفۃ أحوال العرب».
۳۰. سید جعفر شہیدی، تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۹۹
۳۱. یحیی نوری، اسلام آرا و عقاید جاہلیت، ص ۲۸۸
۳۲. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۳۲
۳۳. صہبای حج، صص ۳۷۶ - ۲۷۵
۳۴. انفال: ۳۵
۳۵. یحیی نوری، اسلام و عقاید و آراء جاہلیت، ص ۲۸۶
۳۶. الأصنام، ج ۱، ص ۳
۳۷. حلبی، السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۳۱۷
۳۸. بقرہ: ۱۵۸
۳۹. صہبای حج، ص ۴۰۲
۴۰. البیان و التبین، ج ۱، ص ۴۳۴
۴۱. واقدی، المغازی، ج ۳، ص ۱۱۰۴
۴۲. همان، ص ۱۱۰۴
۴۳. واقدی، المغازی، ص ۱۱۰۲
۴۴. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۱۴، ش ۲۹۷۵
۴۵. وسائل الشیعہ، ج ۱۶، ص ۳۵۵
۴۶. عیون اخبار الرضا علیہ السلام، ج ۲، ص ۹۱
۴۷. حج: ۳۶
۴۸. هشام کلبی، الاصنام، ص ۱۳، ترجمہ سید محمد رضا جلالی نائینی، ۱۳۴۸
۴۹. ابن هشام، ج ۱، ص ۱۲۸؛ طبری، ج ۲، ص ۲۸۶
۵۰. رسول جعفریان، آثار اسلامی مکہ و مدینہ، ص ۱۰۴
۵۱. مہدی پیشوایی، تاریخ اسلام، ص ۹۴
۵۲. اعراف: ۳۲
۵۳. انوار درخشان، ج ۹، ص ۲۰
۵۴. مجلہ دانشکدہ ادبیات مشهد، شمارہ ۵۳
۵۵. توبہ: ۳۷
۵۶. توبہ: ۳۶
۵۷. جعفر شہیدی، تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۴۰
۵۸. پرتوی از قرآن، ج ۳، ص ۱۹۶
۵۹. عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۲۱۵
۶۰. مائدہ: ۳
۶۱. فاطر: ۱۰
۶۲. مائدہ: ۲۷
۶۳. نہج البلاغہ، نامہ ۶۷



انحرافات مناسک حج در عصر جاهلیت

شماره ۶۸ - تابستان ۱۳۸۸

میثاق

۱۴۴